

دکتر عبدالعزیز عبدالمجید
دانشگاه منچستر



برگردان از:
محمد حسین ساکت



نوروز در تاریخ وادبیات

همراه با پیدایی گروه بشری، در روی زمین، عیدها هم، پیدایی یافته‌اند و از آغاز به وجود آمدن، رنگ طبیعت و دین، به خود گرفته‌اند. این رنگ پذیری، برای آنست که گروه پیشین و ابتدایی، در باورهای دینی خود، به طبیعت و سپهر، روی آورمی شده است و از آن، خدایان می‌ساخته است. این روی آوردن و کشش، بخردانه و درست است. آیا این طبیعت، سرچشمه‌ی خوبی و بدی، روشنایی و تاریکی، گرمی و سردی، فراوانی نعمت و خشکسالی و زندگی و مرگ نیست؟ پس چرا به دنبال آن، نرود؟ چرا گروه‌های انسان نخستین و پیشین، خدایان خود را از مایه‌ها و عناصر طبیعت که بر آنها نشان می‌گذارد، برنگزیند؟

آری، خدایان را از میان طبیعت، برمی‌گیرند و از آن؛ خدای: باران، باد، دریا، رودخانه و جز آن - که توانایی و نیروی مؤثری دارند، می‌سازد (۱)

و این خدایان را پرستش می‌کند و برای آنها انجمنهای مذهبی و جشنها، به پامی دارد. افسانه‌های یونان و ایران، از گزاره‌های این خدایان، جنگها و جشنهای آنان، پر است. چون این جشنها و عیدها با پیشکشی، قربانی و اجرای آیین‌های ویژه‌ای برای آن خدا (الهه) همراه است و آن «خدا»، در طبیعت توانا و نیرومند است، این عیدها هم، در فصلهای طبیعی مانند: بهار که فصل شکفتن و فراوانی و زمستان که فصل افسردگی و پژمردگی است، برگزار می‌گردد.

این عیدها و جشنها که برای طبیعت گرفته می‌شود، تنها به گروهی ویژه، بستگی ندارد. برای نمونه: مصریان - مانند یونان و ایران - عناصر طبیعت را آنچه سرچشمه‌ی خوبی و کامیابی بود، می‌پرستیدند همچون: نیل (رودخانه)، خورشید و "نهنگ". از این باورهای مذهبی - و پیرامون آن - آیینها، ادبیات، موسیقی، خویها، عیدها و جشنهای فصلی، به وجود آمده است که تا امروز، برخی از آنها به‌واژگونی اندیشی دینی و پیدایی مذهبهای پیشرفته‌ی دیگر - آسمانی یا آسمانی - زنده و به‌جامانده است. شگفت‌اینکه: دینهای آسمانی همه‌ی جشنهای بت‌پرستی را، نشکسته است؛ بلکه پاره‌ای را به‌جای نهاده است و در زنده ساختن آنها همدستان شده است و برخی دیگر را پرداخته است و خوی و روش دینی خود را بر آن، پیاده ساخته است.

یکی از آن عیدها: عید «فسح» [بروزن سفر] یا «فصح» [بروزن علم] (۲) است که یهود، جشن می‌گیرند و در اصل، جشنی کشاورزی و فصلی است که پیشین تراز تاریخ بیرون شدن یهودیان از مصر و رانده شدن آنان به دست فرعون «مرنتاح» Merne Ptah، می‌باشد.

چون دین مسیح آمد و بسیاری از یهودیان، بدان درآمدند، مسیحیانی که پیشتر، یهودی بودند؛ این جشن را نگاهداشتند و آنرا یادبودی برای رستاخیز مسیح - پس از دازده شدن او - قرار دادند؛ زیرا از دیدگاه آنان، دازدن «مسیح» در شب عید «فسح» رخ داده است.

همینکه مسیحیت در اروپا پراکنده شد، به عیدها و جشنهای فصلی

بت پرستان برخوردار که از آن میان ، در آغاز بهار ، برگزار می گردید؛ آنگاه جشن بهار را نگاهداشت ولی خوی و آیین مسیحی را بر آن ، پیاده کرد و نام عبری آنرا همانگونه که بود ، به جای گذاشت . نام «فسح» را بدینگونه می بینیم :

در لاتین : «پاسکا Pascha» ، در ایتالیا «Pasqua پاسکوا» ، در اسپانیا «Pascua پاسکوا» ، در فرانسه «پاسک Pasques» ، و در هلند «پاسک Pask» .

به هنگامی که برخی از کشورهای اروپایی ، نام بت پرستی پیشین را - به واژگونی خوی و آیین مسیحی نوین - بر آن جشن ، نگاهداشتند ، انگلستان آنرا «ایستر Easter» و آلمان «اشترن Ostern» می نامیدند . ریشهی این واژه : «استرون austrôn» و نام «خدای سپیده» است که در نخستین روزهای بهاران ، عید آنرا جشن می گرفتند .

در بارهی این عید ، داستانها و افسانه های بسیاری ، به وجود آمده است که از خواندن و بررسی آنها چنین دانسته می شود که : ویشهی آنها از بت پرستی است و به مسیحیت ، وارد گردیده است . جشن گرفتن به مناسبت «پیمان داری نیل» اثری است از آثار مذهب مصر باستان . در کتابهای تاریخی تازی ، باز گوییهای درازی یافت می شود که اسلام ، آیینهایی را که روزهای جشن ، برای این عید ، برگزار می گردیده است ، بیهوده دانسته است و آنها را از میان برده است .

چون اسلام به سرزمین ایران آمد ، از عیدهای باستانی ، به عید «نوروز» برخوردار کرد . سال ایرانی ، بان نخستین روز ، از روزهای بهار ، (بیست و یکم مارس) آغاز می گردد که زمینها و بیابانها به پوششی از سبزه ی زیبا ، آراسته می شود و شکوفه های رنگارنگ ازهم ، می شکفند . پیشینهی جشن گرفتن ، در این عید ، باستانی است ؛ یعنی از آغاز آمدن گروه بشری ، به ایران ، پادشاهان هخامنشی و ساسانی - تا گشایش اسلامی - آنرا با مردم ، جشن می گرفتند . تاریخ ، چگونگی پیدایی و دگرگونی آنرا ننوشته است ، ولی

افسانه‌های ایران باستان که در «اوستا» به‌مارمیده است و فردوسی، در شاهنامه از آن، گرفته است. چنین می‌نماید که: «جمشید شاه» نخستین کسی است که این عید را جشن گرفت. پاره‌ای از تاریخ نگاران تازی، که ما را بدانان اطمینانی نیست، بر آنند که «جمشید» - این پادشاه افسانه‌ای - همان «سلیمان داود» است که هفتصد سال فرمانروایی کرد و انسان، جن، درندگان و پرندگان، او را گردن نهادند و گویند که او ابزارهای: جنگی، کشاورزی و ریسنده‌گی بساخت و با درندگان و حیوانات وحشی، دمساز بود و پیوسته ایرانیان، از روزگار او، این عید را جشن می‌گیرند! نخستین انگیزه‌ی پیدایی این عید آنست که: «جمشیدشاه» به‌شهر، در حرکت بود؛ روزی خواست به آذربایجان برود. بر تختی زرین نشست و کسان او، وی را بردگردهای خود بردند و چون از تخت فرود آمد، پرتو خورشید، بر پادشاه و تخت او، می‌تابفت و مردم او را تابان دیدند و شادی بزرگی به پا کردند و آن روز را برای خود، به عنوان عیدی بزرگ، برگزیدند. از افسانه‌های ایرانی نیز اینست که: پلیداهریمن، ارزانی و خوبی را از میان برداشت؛ تا آنجا که مردم از خوردن و آشامیدن، بازماندند. باد، از وزش بایستاد و درختان خشکیدند و نزدیک بود، خوبیهای این جهان، از میان برود تا اینکه «جمشید»، به دستور «داهرمزدا» (خدا) به ناحیه‌ی جنوب آمد و جایگاه «داهریمن» و پیروان او را نشانه گرفت و بر آنان، پیروز گردید. مردم به حالت نخستین و فراوانی نعمت و ارزانی، رسیدند و از این گزند، رهایی یافتند. در این هنگام، «جمشید» به این جهان، برگشت؛ چون خورشید درخشان، می‌درخشید، چه مانند آن، تابان بود. مردم از برآمدن دو خورشید، در شگفت شدند. آنچه خشکیده بود، سبز گردید و مردم گفتند: روز نو... و آن روز را جشن گرفتند.

این افسانه‌ها که به ریشه‌ی «نوروز»، اشاره می‌کنند، پیوند میان این عید و انتقال خورشید را به شمال خط استوا، بیان می‌دارند و شکوفا شدن و سرسبز شدن زمین را پس از پرمردگی، نشان می‌دهند.

آنچه از ریشه‌ی این عید، نگاشته شده است، اینست که: آنرا در روزهای

آغاز بهار، جشن می گرفتند ولی پس از گذشت روزگاری چند، از بهاران به آغاز تابستان، تغییر یافته است.

«بیرونی» (۳) می گوید: پادشاهان ساسانی، آنرا در تیرماه، جشن می گرفتند. روشن است که مقصود از دگرگونی تاریخ آن، از آغاز بهار به آغاز تابستان، این بوده است که با فصل رسیدن میوه ها و هنگام درو، برابر باشد تا نیازهای: خوراکی، آشامیدنی، پیش کشی و هدیه، شادمانی، بازی و سرگرمی، آماده تر شود.

«حمزه ی اصفهانی» در کتاب خود (۴) مینویسد: نوروز نخستین

سال هجری، به هیجده ی تیرماه، افتاد.

پادشاهان ساسانی، مالیات را در فصل درو که معمولا نوروز بوده است، گرد می آوردند. خلفای اسلام هم، از این روش، پیروی کردند و وقت گرد آوردن مالیات را، نوروز قرار دادند.

چون سال پارسی، خورشیدی و سال هجری، قمری بود، ضروری مینمود که به هر چهار سال قمری، یک روز افزون گردد. تا نوروز به وقت درست خود، بیفتد. استناداران مسلمان، سال هجری (قمری) را پایه ی حساب نوروز، قرار دادند؛ بنابراین، سال به سال، موعد آن، پیش می افتاد تا اینکه در زمان خلیفه - «متوکل» - روز «نوروز» از تاریخ خورشیدی خود (تیرماه) نزدیک دوماه جلو افتاده بود. روزی، خلیفه در شکار گاه خود، گردش میکرد، کشت و زرع را دید که هنوز نرسیده بود و آنرا درون کرده بودند: گفت: اکنون، هنگام گرد آوردن مالیات فرا رسیده است و می بینیم که کشته اسبزانند از کجا مردم، مالیات میپردازند؟. به خلیفه گفتند. این کار برای مردم، زیانمند است؛ چه اینان وام میگیرند و میهن را بدرود میگویند و ناخرسندی مردم، فراوان شده است.

خلیفه گفت: این کار، در روزگار من رخ داده است یا همیشه بدین گونه بوده است؟. پاسخ دادند که: پادشاهان ایران، آنرا پایه گذاری کرده اند و آنرا برای تازیان، آیین نهاده اند.

خلیفه «موبد» را بخواند و بدو گفت: در این باره، فراوان بررسی شده است ولی به آیین ایرانیان نرسیدم. پس چگونه از مردم، مالیات می گرفتند؟

«موبد» پاسخ داد: در نوروز مالیات می گرفتند ولی، هنگام رسیدن کشتها و غلات، آنها گرد می آوردند. از این سخن، دانسته میشود که «کبیسه» میگرداند یعنی هر چهار سال، یک روز به ماه (بیست و نه روز) میافزودند. اسلام که آمد، آنچه را برای مردم، زیانمند مینمود، باطل ساخت. (۵) در این هنگام بود که «متوکل ابراهیم بن عباس بن صولی» دستور داد که آن روزها را به شمار آورند و برای آنها قانونی تغییر ناپذیر قرار دهند؛ تا نوروز به روز خود، برگردد و گرد آوردن مالیات، مناسب شود.

این شمارش و حساب، انجام گرفت و چنین رفت که آنها پس از هفدهم تیرماه، قرار دهند، برای فرمانها و دستخطها، این تاریخ، در محرم سال ۲۴۵ هـ اجرا گردید. «بحتری» در این باره گفته است:

«نوروز به همان وقتی برگشت که اردشیر، آنها قرارداد بود و تو آنها به شکل و حالت نخستین خود برگرداندی ولی پیش از این، سرگردان میچرخید».

«متوکل» کشته شد و آنچه را چاره ساخته بود، به انجام نبرد تا اینکه «معتضد» به خلافت رسید. از آنچه در دوره او، روی داد این بود که در واپس قراردادن تاریخ، شیوهی متوکل را گرفت، جز آنکه شمارش آنها به شکلی دیگر، تغییر داد؛ یعنی روز آن، بایازدهم تیرماه، برابر گردید و از همین رو آنها: «نوروز معتضدی» نامیدند. فرمانها به همه سوی، نوشته شد که مالیات، به تأخیر افتد و در ایسن روز، «نوروز» جشن گرفته شود.

«ملکشاه» - پسرالب ارسلان - ، زیجی (۶) به پا ساخت و به «عمر خیام» و دیگران واگذار کرد که شمارش سال ایرانی را از سر بگیرند تا به روش

پیشین ایرانی خود؛ یعنی زمان «یزدگرد» بر گردد.

این کار ، پایان یافت و آغاز سال ایرانی - نوروز - در پانزدهم مارس افتام و این تاریخ نوین را «تاریخ جلالی» ، پیوند به «جلال الدوله» - لقبی که خلیفه به ملکشاه بخشیده بود - نامیدند و این کار ، به سال ۴۷۱ هـ (۱۰۷۹ م) انجام یافت.

نوشته یا سند معتبری در دست نیست تا برای ما روشن کند : چرا و کی ، «نوروز» جای خود را از پانزدهم مارس به بیست و یکم مارس سپرد ؟ آنچه برای ما روشن است اینست که این تغییر ، بیشتر از آغاز سدهی دوازدهم هجری ، وارد گردیده است؛ چه ، پیوسته ایرانیان ، نوروز را در روزهای نخست بهار ، جشن می گرفته اند . عادت - همیشه - بر این بوده است که همگان و ویژه گان ، این روز را جشن می گرفتند ، پوشاک نومبوشیدند و خود را پاکیزه می ساختند و در خانه ها مشک و عنبر می افروختند یا افرادی با اسپند هایی که در دست داشتند و آنرا میسوزاندند ، در خیابانهای گردیدند . مردم - چه زن و چه مرد - برای شاد باش گویی به دوستان و خویشان خود ، در حالیکه هدیه ها ، شکوفه ها و گلهایی همراه داشتند ، از خانه بیرون می آمدند و به هر کسی که بد آنان رو برو میشد ، عطر و گلاب می پاشیدند . در این روز ، مردم گللابی ، پسته و فندق می خوردند و از عاداتهای آنان - در شب نوروز - اینست که مشعلها بر می افروزند و با آنها در خیابانها به راه می افتند یا به بوستانها و باغها می روند تا از بوی خوش گلها و چشم اندازهای آن ، بهره گیرند . در آنجا شاد و خندان ، همه ی شب «نوروز» را به خواندن و پای کوفتن ، می گذرانند و چشم براه سپیده ی نوروز می مانند .

سرچشمه ی این عادت ، باوری است که پیش از اسلام داشته اند و آن اینکه رئیس فرشتگان ، در یک سوم آخر آن شب آشکار می شود و با درخشش خود ، شب را تابان می سازد ، هوا را خنک و آبها را خوشگوار و زلال . خروسان می خوانند و میل ز ناشوئی و نزدیکی ، در جانداران ، بر افروخته می گردد . رویدنی ها می رویند و شکوفه ها ، می شکند و پرنده های سر ایندو بیماران بهبودی یا بندو آنانکه

غمین اندازانده رهیده می شوند و روزگار خوب و زیبا (۷) می گردد و خوابها راست در می آید.

ادبیات پارسی و عربی برخی از نمودهای نوروز و احساس مردم را بدان برای مانگاشته است.

خواننده در قصیده‌ای از «بحتری» در می یابد که شاعر به ناچار همراه مردم به بوستانها، دشت و دمن و جاهای سبز و خرم، از خانه پا بیرون می گذارد و تا شکفتن سپیده نوروز، چشم به راه می ماند آنگاه، گلهای دوشیزه را که دیروز، در خواب بودند «نوروز» بیدار می کند. «بحتری» در وصف کردن آنگونه که عادت او است پیروز و باریک بین است تا آنجا که ساعتی را که باخنده و رؤیا چشم به راه خوش آمد گفتن به «نوروز» است، با خود شاعر، احساس می کنیم. البته تاریخ نوروزی که «بحتری» آنرا وصف می کند در مدارس (فروردین) بوده است یعنی پیشتر از «تاریخ معتمدی». خواننده، از قصیده «بحتری» احساس می کند که شاعر، واپسین لحظات شب «نوروز» و شکفتن سپیده آنرا وصف می کند و چهره‌ی زنده و گویایی از آنچه در آن لحظات گرداگرد او را فرا گرفته است بیان می دارد و می گوید:

بهاران، برای تو، ابریزان خندان ارمغان می آورد، ابری که گویی سخن می گوید. «نوروز» در نهایت تاریکی، گلهایی را که دیروز به خواب بودند، بیدار کرد. با دلم محبت می وزد که گویی پیشتر پنهان بود. بهار، جامه‌ی درخت را پس می دهد و پنداری پوشاکهای رنگین و آراسته گسترده است.

هنگامی که بهار، پنهان بود، چشم هم غبار آگین شده بود و اکنون که از راه رسید، دیدگان، از شادی، لبالب ساخت، چنان وزش نسیم، نرم و سبک می گذرد که پنداری بانفسهای آمیخته به دوستی و زیبایی می آید!

زیبایی خیال «بحتری» راهنگامی در می یابیم که می بینیم: درختان عربان زمستان را بهار، جامه می پوشاند و آن همانند کسی است که به «حج» می رود و احرام می بندد و جامه از تن، بیرون می آورد و چون، احرامش پایان می-

پذیرد ، همچنین برای اورواو حلال می گردد و جامه‌ی خود را می پوشد .
« این معتز » که از معاصران «بحتری» است ، از دیدگاهی ویژه به «نوروز» می نگرد ، چه آن روز را برای نوشیدن شراب غنیمت می شمارد و آوای طبل عیدگیران و چشم اندازهای رقص و پایکوبی آنان ، او را از خانه بیرون می کشد و در این باره ، می گوید :

«جامه‌های پاک نوروزی درکش ، که روزهای شادی ، ساعتی بیشتر نیست در این نیمروز ، ترانه سرایانی که پیش طبل‌ها و دستبندهایی (آنچه به دست می بندند تا بهنگام رقص از آن صدا برخیزد) دارند ، آشکار گردیده‌اند . در رقص ، پیکرهای آنان تاب می خورد ، بدانگونه که سروها در باد زشتی برپیکر آنان سوار شده‌است ولی باز در همان زشتیها ، زیبایی و گیرایی است»
 ولی شاعر ایرانی- **امامی هروی** - نوروز زیبا را به دلدار زیبای خود ، همانند می کند و می رود تا او را بخواند و با او عشق‌بازی کند (۸):

«هر سال ، یکبار «نوروز» را ما جشن میگیریم .

اما دیدار تو ای یار من ! نوروز جاوید من است .

هر سال یکبار ، گل‌های بشکفته را مبینم .

ولی گونه‌های تو گلی است همیشگی که هرگز نمیپژمرد .

یکبار در هر سال از باغ میچینم بنفشه .

اما پیچ و تاب گیسوانت ، همیشه همچون بنفشه است .

هر هفته‌ای یکبار در باغچه می شکوفد نرگس .

و نرگس چشمان تو در طول سال ، شکوفاست .

نرگس بیدار ، پس از سرسبزی ، میپژمرد .

ولی چشمان تو نرگسی است که در خواب هم ، پژمرده نمیگردد .

تنها در بهاران بوی خوش یاسمن ، پراکنده میگردد .

ولی از سنبله‌های گیسوان تو ، من ، همیشه بوی یاسمن میبومم . آری ،

یاسمن ، بوی خود از موی تو دزدیده است ، جز آنکه یاسمن ، روی خاک

می‌روید و یاسمن موی تو ، بر چهره‌ای از نقره ... »

امامی شاعر ، در «نوروز» به یاد دل‌داده‌ی خود بر میخیزد و چگونه دیدن او را برای ما شرح میدهد . از این قصیده ، آگاهی مییابیم که تا چه اندازه ، فصل بهار در روان ، اندیشه و خیال شاعران ، نغان میگذارد و نیز دانسته میشود که چگونه جشن گرفتن در «نوروز» با جشن گرفتن طبیعت در بهار ، همبستگی

دارد و همچنین آشکار میگردد که شاعران، در جشن نوروز، شعروترانه میسرایند و آنچه رخ میدهد - پارسی زبان یا تازی زبان - آنرا توصیف میکنند .
«حمزه بن حسن اصفهانی» گرد آورده‌ای از این اشعار را در رساله‌ای فراهم آورد و نام آنرا : «شعرهای مشهور در نوروز مهرگان» نامید ولی این رساله از میان رفت ، چنانکه آنرا اثری نماند .

منابع و حواشی

۱ - نام‌ماهی‌های اروپایی مانند : فوریه ، ژوئن ، مارس و ... در اصل . نام خدایانی است که دارای نیرو و آثار گوناگونی میباشند که با دیگر گونی اوقات سال ، متناسباند .

۲ - کاربرد بیشتر در زمان تازی، نام فصیح است ولی در برخی از کتابهای تازی تاریخ پیشین عربی، «فصح» آمده است که به عبری نزدیکتر است مانند : «الاثار الباقیه عن القرون الخالیة» نوشته‌ی : ابوریحان بیرونی .

* - فصیح ۱ - در نزد یهودان : جشن یاد بود خروج بنی اسرائیل از مصر
۲ - در نزد مسیحیان : جشن یاد بود صمود عیسی . فرهنگ معین . «مترجم»

۳ - الاثار الباقیه عن القرون الخالیة، چاپ لپزیک ص ۲۱۵ .

۴ - تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ص ۱۰۴ .

۵ - هشام بن عبدالملک به افزودن یک روز به هر چهار سال ، تن درنداد زیرا ترسید در شمار این فرموده‌ی خداوند باشد : «فراموش شده به کفر میافزاید» یحیی برمکی هم از ترس اینکه متمصب به زردشتی قلمداد نشود آنرا به هارون الرشید عرضه نداشت .

۶ - پژوهشگران درباره‌ی جایگاه این زیج، به استواری سخن نگفته‌اند

که آیا در «اصفهان» بوده است یا «ری» و یا «نیشابور» .

۷ - از نظر طبیعت ، پیوند میان این باورها و فرارسیدن فصل بهار ، روشن است .

۸ - نام این شاعر: ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن عمان است ، دهرات میزیست و اسنادداران وزیران کرمان را ستایش میگردوبه سال ۶۶۷ بدرود زندگانی گفت : «نویسنده» : دردیوان کامل امامی هروی که به کوشش آقای همایون شهیدی به چاپ رسیده است این قصیده را نیافتم و به ناچار ترجمه‌ی فارسی آنرا آوردم و همچنین در آنجا سال مرگ شاعر ۶۸۶ آمده است .